

متدلوژی شرق شناسی در مطالعات تاریخ اسلام

دکتر محمد عبود

ترجمه 'حسن حسین زاده شانه چی

۳. روش شناسی شرق شناسان در تاریخ اسلام از این جهت اهمیت دارد که به موضوع دقیقی یعنی طبیعت و جوهره تاریخ اسلام پرداخته است و از این رو در روشی که مسلمانان به وسیله آن به چارچوب تاریخی خود شکل داده اند، تأثیر گذاشته است و سؤالی که حساسیت بیشتری را برمی انگیزد، یعنی این که چگونه شرق شناسان توانستند از طریق بسط موضوعات و نظریات و فرضیه های متعدد بر راه های پیشرفت در جهان اسلام دست یابند، به تاریخ اسلام مربوط می شود که علی رغم حفظ ظاهر آکادمیک خود، به جهت اعتماد زیاد به فعالیت های تبشیری و استعماری و امپریالیستی، بسیاری از انگیزه ها و اهدافی را که به عظمت جهان اسلام و شرق مربوط می شود، پنهان نگه می دارد.

مشکلات روش شناسی غربی در مطالعات اسلامی

۱. طبیعت موضوع

مطالعات مربوط به روش شناسی و تاریخ اسلام در میان شرق شناسان با مشکلات متعددی روبه رو شده است؛ مانند مسئله اصطلاحات. روش شناسی که شرق شناسان در حوزه تاریخ اسلام دنبال می کردند، به طرز عجیبی از نیمه قرن نوزدهم به عللی چند دگرگون شد. این تغییر کلی به همان تغییرات

مسئله روش شناسی که شرق شناسان از نیمه قرن نوزدهم در مطالعات خود در باب تاریخ اسلام دنبال می کنند، به عللی چند حایز اهمیت است:

۱. این روش شناسی بر تمام کوشش های محققان غربی و شرقی که به مطالعات شرق شناسی توجه دارند، سایه افکنده است. محقق غرب شناسی به این مسئله از زاویه معینی می نگرد و آن دقیقاً عبارت است از این که - غرب چگونه به قضیه شرق نگاه می کند و شرق تا به کی باید با این چارچوب ایدئولوژیک غربی سر کند، محقق شرقی - محقق مسلمان - با هدف دیگری به این مسئله توجه دارد که عبارت است از این که چرا غرب با چنین دیدگاهی به شرق می نگرد که این همه تعصب و غرض ورزی در آن است؟ به طوری که جنبه های مثبت کتاب هایی که شرق شناسان در رشته های مختلف نوشته اند، بازده مثبت اندکی داشته، در حالی که ابعاد منفی شرق شناسی و کسانی که در پشت این حرکت بوده اند، در نتیجه مطالعاتی که در این اواخر به اتمام رسیده، روز به روز درخشان تر می شوند.^۱

۲. روش شناسی غربی در تاریخ اسلام، در کنار ورود روش شناسی در علوم اجتماعی به طور عام و در تاریخ به طور خاص، عامل محرکی است و سؤالات فلسفی از قبیل «تاریخ چیست؟» و سؤالات تاریخی مثل این که «چگونه باید تاریخ را بنویسیم؟» و اینکه «چه اهدافی را که باید در نگارش تاریخ در نظر بگیریم؟» در قلب مطالعات تاریخ اسلام قرار می گیرند؛ به همان نسبتی که در سایر مطالعات تاریخی وجود دارند.

۱. کتاب الاستشراق ادوارد سعید بهترین مثال خوبی در این باب است؛ ولی آثار نقدی دیگری هم از این قبیل وجود دارند؛ مانند کتاب افمة الاستشراق نوشته انور عبدالملک (زمستان ۱۹۶۳م) صفحات ۱۰۳-۱۴۰.

بنیادی برمی گردد که بر کیفیت تاریخ اسلام که شرق شناسان پدید آورده و شیوه های مختلف بحث و بررسی خود را بر آن منطبق ساخته اند، وارد شده اند. از طرف دیگر می بینیم که همین شیوه ها دگرگون شده است؛ زیرا شرق شناسان سده گذشته به طور کلی با -جانشینان خود اختلاف- البته غیر بنیادی- دارند.

در نهایت دگرگونی -یا شاید انقلابی- که شرق شناسان و تاریخنگاری آنها در حوزه تاریخ اسلام پدید آورده، دستخوش تغییرات انقلابی شده است؛ زیرا پیامدهای فکری و اجتماعی که در این دگرگونی شکل گرفتند، تغییر بزرگی در آن وارد ساختند و به خصوص در سال های نخست پس از جنگ جهانی، دگرگونی های شرق شناسان متأثر از شیوه های جدیدی بود که در علوم اجتماعی پدید آمده بودند؛ همچنان که تاریخنگاری ایشان تا حد زیادی و به شکلی محسوس، تحت تأثیر این شیوه ها قرار گرفت.^۱

بدین ترتیب می بینیم که روش شرق شناسان در آینده کاملاً روشن نیست؛ زیرا این مسئله پیوسته دستخوش مجموعه ای از تغییرات می گردد. با این حال برخی رویکردهایی که در توجیه شرق شناسی در گذشته و حال ظهور کرده اند و نشان دهنده شیوه مورد نظر شرق شناسان است و نیز بسیاری از مطالعاتی که بر اساس همین شیوه که از اهمیت زیادی برخوردار است، صورت گرفته مانند کتاب شرق شناسی ادوارد سعید، شماری از ویژگی های بارز این حرکت در گذشته را باطل کرده و بدین گونه فرصتی برای پیش بینی رویکردهای آینده شرق شناسی، پدید آورده اند.

موضوع روش شناسی مطالعات شرقی در تاریخ اسلامی، موضوع بسیار دشواری است؛ زیرا اصطلاحات مورد نظر ما با توجه به انعطاف پذیریشان، نسبت به تفسیرات مختلف، تا حد زیادی تغییر پذیرند. از این رو هدف ما در این گفتار این نیست که به طور کامل این موضوع را بررسی کنیم. شرق شناسی با توجه به تغییرات مختلف آن، به خصوص آنچه در قرن نوزدهم و بیستم واقع شد، و طی آن شرق شناسی به بالاترین مراحل تکامل خود رسید، برای محقق پدیده ای پیچیده است و باید علل این پیچیدگی را به عواملی چون فزونی سنت های ملی که در شرق شناسی سهیم بودند (مانند سنت های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و ایتالیایی) و ابعاد متنوع و متعدد این سنت ها، و علوم مختلف و نیروهای گوناگون اجتماعی و سیاسی که در پیدایش این سنت ها دخالت داشتند، و بسیاری از جریان های فکری که در طول دوره های مختلف فشارهای خارجی را بر معروف ترین شرق شناسان وارد می ساختند، بازگردانیم.^۲

همین طور شیوه های بررسی و روش هایی که محققان شرق شناس در مطالعات اسلامی خود از حیث زمان و مکان دنبال می کردند، متنوع بوده اند. در نتیجه و با توجه به تعدد زمینه های این روش شناسی و تطبیق آن بر بسیاری از علوم، به طوری که می توان آن را به نحوی به چارچوب تاریخ اسلام هم ضمیمه کرد، و با توجه به وسعت سرزمین ها و دوران طولانی که تاریخ اسلام -آن گونه که شرق شناسان مطالعه می کنند- دربردارد، بر بعضی ابعاد این روش شناسی غربی و تطبیق آنها بر تاریخ اسلام تکیه کرده و ابعاد دیگرش را رها خواهیم کرد. بدین رو اصطلاح «تاریخ اسلام» که موضوع مطالعات بسیاری از شرق شناسان است، در حاله ای از ابهام قرار می گیرد و وقتی کتاب های تاریخی را که شرق شناسان درباره اسلام و تاریخ اسلامی نوشته اند، ملاحظه کنیم، می بینیم که جامعیتی را که خصیصه کارهای آنها است و تغییر دائمی که ویژگی نظرات آنها در تاریخ اسلام است، نشان می دهند و از همین جا درمی یابیم که روش شناسی که بر مطالعات تاریخ اسلام قرار داده اند، از یک طرف با گونه ای انسجام و از طرف دیگر با تنوعی شدید متمایز می شود. این انسجام با توجه به تشابه روش ها و ابزارهای تحقیق در غرب نسبت به ویژگی های اصلی و کلی آشکارا در زمینه های هنری بروز کرده و همین طور در زمینه های علمی، با توجه به ویژگی تکاملی که بحث تاریخ اسلام در نتیجه ارتباط شرق شناسان با یکدیگر و همکاری آنها در این امر، علی رغم اختلافات نژادیشان از آن برخوردار است.

از سوی دیگر می بینیم که این اختلافات از اختلاف دوره ها و ابعاد تاریخی نشأت می گیرند که توجه شرق شناسان گوناگون را به خود جلب کرده است؛ زیرا کاملاً روشن است که مطالعه

۲. به عنوان مثال کتاب مونتگمری وات، درباره رسول خدا (ص) که در دو جلد منتشر شده، تحت عنوان محمد در مکه (اکسفورد ۱۹۵۳) و محمد در مدینه (اکسفورد ۱۹۵۶) از نمونه مطالعاتی است که بر موقعیت های اقتصادی و اجتماعی در شبه جزیره عرب، متمرکز شده است، به جای تحقیق در سیره نبوی.

۳. نورمان دانیل تأثیر امپریالیسم را بر مطالعات شرقی بررسی کرده است. ر. ک: نورمان دانیل، اسلام، اروپا و امپراتوری، ادینبره، ۱۹۶۶. این کتاب، ادامه کتاب قبلی او، اسلام و غرب پژوهشی برای تبیین چهره اسلام (جانب سوم، ادینبره، ۱۹۶۶) است. با این حال او به بررسی محدوده جغرافیایی بر حسب توسعه جهان اسلام از ۱۷۸۹ تا ۱۹۰۰ در کتاب اولش پرداخته، اما نتوانسته بر ناحیه ای معین یا حلقه های تاریخی مشخص متمرکز شود. این کتاب با این که به عنوان مقدمه ای درباره اندیشه اصلی اسلام، طبق تفکر اروپایی در خلال دو قرن هیجده و نوزده سودمند است، ولی به تحلیل عمیق تری نیازمند است.

بهر حال این مقاله بحث عمیقی درباره این پرسش‌ها مطرح نمی‌کند، ولی به بعضی از آنها اشاره کرده، امیدواریم این نکات بتوانند تعمق و تفکر در این موضوع را برانگیزند و به مطالعات تخصص‌تری تشویق کنند که هدفشان پدید آوردن دیدگاه‌هایی باشد که از روح نقد و واقع‌گرایی در بین اهل علم و فرهنگ - نه فقط مسلمانان و اعراب بلکه در بین محققان غیر مسلمان هم - برخوردار باشند.

سال‌های متمادی است که شرق‌شناسان فقط برای غربیان می‌نویسند و اینک محققان مسلمان و عرب نباید این اشتباه را - با نوشتن برای مسلمانان و اعراب فقط - تکرار کنند؛ بلکه بایستی آثاری را جایگزین آنها سازند که طیفی وسیع‌تر و جامع‌تری از مخاطبان را دربرگیرد. در نهایت مسائل دیگری وجود دارند که به طور غیر مستقیم با روشن شدن روش‌شناسی غربی در مطالعات اسلامی ارتباط دارند؛ اما در این مقاله به جهت رعایت اختصار و موضوعاتی که در نظر گرفته‌ایم، از آنها می‌گذریم؛ مثلاً برای دستیابی به درکی بهتر از روش‌شناسی غربی در تاریخ اسلام، ارائه خلاصه‌ای کلی از اصول روش‌های مختلف مطالعه و تحقیق و ویژگی‌هایشان مفید است و هر کس در حد خود می‌تواند با تحقیق درباره‌ی انگیزه‌های تاریخی و ایدئولوژیکی که به مطالعه تاریخ اسلام در غرب منجر شده، به آنها دست یابد. اما لازم است بدین منظور سؤالات زیر را مطرح کنیم:

- تحت تأثیر چه عواملی مطالعات تاریخ اسلام در غرب به طور جدی متحول شد؟

- عوامل کلی که به طور مستقیم بیشترین اثر را بر این تحول داشتند، چه بودند؟

- طبیعت ارتباط میان روش‌شناسی غربی در تاریخ اسلام و پیامدهای تاریخی که در چارچوب این روش‌شناسی پدید آمدند، چیست؟

- این پیامدها تا چه حدی رویکردهای کلی و شیوه‌ها و روش‌هایی را که در مطالعه تاریخ اسلام به کار گرفته شدند، شکل دادند؟

- آیا ممکن است این روش‌ها در موقعیت‌های متفاوت دیگری تغییر یابند؟

۲. دسته‌بندی روش‌شناسی غربی در تاریخ اسلام

دسته‌بندی روش‌شناسی غربی قرن‌های نوزدهم و بیستم در تاریخ اسلام کار سخت و دشواری است و گاه نمی‌توان آن را به گونه‌ای قابل قبول برای جهانیان تحقق بخشید. به سبب ویژگی‌های متعددی که هر شرق‌شناسی به آنها متمایز می‌شود و

مناطق مختلف جغرافیایی که جهان اسلام دربردارد، یا حتی بررسی خود این مناطق در طی دوره‌های مختلف، تغییراتی می‌یابند. دسته‌های دیگر اختلافات نیز از اختلاف روش‌های مطالعه و تأثیرات فلسفی که یک یا تمام شرق‌شناسان را متمایز می‌سازند، ناشی شده‌اند.

با وجود این موانع، آیا راهی برای گفتگو درباره‌ی روش‌شناسی غربی در تاریخ اسلام وجود دارد؟

هرگونه مطالعه در روش‌شناسی غربی و تطبیق آن بر تاریخ اسلام، از همان ابتدا محکوم به شکست است. محدوده‌ی جغرافیایی وسیعی که از اصطلاح غرب فهمیده می‌شود، تقریباً یک نوع مطالعه را شامل می‌شود. همچنین شکل زبان‌های متعددی را که شرق‌شناسان مختلف به کار می‌گیرند، نباید از یاد ببریم. باید اضافه کنیم محققانی که زبان‌های عربی، انگلیسی، فرانسوی و اسپانیایی را می‌دانند، تا حد زیادی از مطالعات شرق‌شناسی بهره‌مند می‌شود؛ ولی این حد نسبی است؛ زیرا هر فعالیتی که خارج از چارچوب این گستره زبانی صورت گیرد، محکوم به شکست است. همچنین نمی‌توانیم از نوشته‌های شرق‌شناسان آلمانی، - با توجه به نقش ممتاز آنها در گسترش مطالعات اسلامی در غرب - چشم‌پوشی کنیم. مشکل دیگر عدم امکان دستیابی به ترجمه‌های خوب و سالم از تألیفات شرق‌شناسان روسی است که با توجه به نزدیکی آنان به امپراتوری عثمانی و سپس کشورهای اسلامی مانند ترکیه، فعالیت‌های گسترده‌ای در مطالعات تاریخی اسلامی صورت داده‌اند. همین‌طور می‌توانیم آثار شرق‌شناسان ایتالیایی و مجارستان و هلند و دیگر تألیفات مهم در تاریخ اسلام را به آنها اضافه کنیم. اما از اموری که موجب دل‌سردی می‌شود، عیب و نقص‌هایی هستند که در کار ترجمه وجود دارند و به هنگام مقایسه آنها با متن اصلی به آنها برمی‌خوریم.

با وجود این مشکلات، هرگز نمی‌توان به مطالعات روش‌شناسانه محققان غربی در تاریخ اسلام بسنده کرد؛ بلکه هر کس در حد توان خویش باید تلاش خود را بر شیوه‌های کلی روش‌شناسی غربی در تاریخ اسلام متمرکز سازد؛ بدون آن که مدعی کامل بودن آن‌ها باشد. بنابراین باید شیوه‌ها و ابزارهای فنی مختلف و نیز راه‌های مطالعه منطقه‌ای جهان اسلام و مشکلات تاریخ اسلامی را که جامعیت بیشتری دارند و نیز عواملی را که انگیزه‌های شرق‌شناسان را برمی‌انگیزاند و در بسیاری اوقات قابل توجه هستند، بررسی کنیم. در حقیقت طبیعت پرسش‌هایی که هر شرق‌شناسی مطرح می‌کند بازتاب روش‌شناسی است که در میان شرق‌شناسان و مکاتب آنها وجود دارد.

تفاوت مشخصه‌هایی که مجموعه شرق شناسان از آن برخوردارند و تناقضاتی که در بسیاری موارد بروز می‌کنند. به عنوان مثال می‌بینیم که دو شرق شناسی که به اصول سیاسی واحدی وابسته هستند، یکی ترجیح می‌دهد که ورود او به اسلام و تاریخ اسلامی ورودی کلی باشد و بر این اساس نظریه کاملی از جوانب گوناگون تاریخ اسلام می‌سازد؛ در حالی که دیگری به مطالعه امور جزئی در چارچوب اسلام می‌پردازد تا فقط در آنها تخصص یابد. یا مثلاً اگر سه شرق شناس را در نظر بگیریم، مشاهده می‌کنیم که اولی و دومی در تفسیر تاریخی دوره اموی به گونه‌ای اتفاق نظر دارند که به طور کلی با نظرات شرق شناس سوم، متفاوت است و در همین حال نفر اول و سوم در تفسیر کلی مثلاً دوره عباسی در اموری هم عقیده هستند که نفر دوم هرگز آنها را نمی‌پذیرد. در این مثال مشاهده می‌کنیم که محقق دومی با تفسیر محقق اولی از دوره اموی موافق است؛ در حالی که با شرق شناس سومی در هر دو موضوع، اختلاف نظر دارد.

شرق شناسانی که به لحاظ عقاید دینی، آنها را در یک دسته قرار می‌دهیم گاه تفسیرهایی ارائه می‌دهند که با نظر شرق شناسانی تطابق دارند که دارای دیدگاه‌های ایدئولوژیکی متناقض با ایشان هستند. به عنوان مثال تفسیر سوسیالیستی سیره پیامبر در دو کتاب محمد در مکه و محمد در مدینه نوشته وات^۴ از این لحاظ با تفسیر ماتریالیستی که ماکسیم رودنسون مارکسیست در کتاب محمد^۵ ارائه داده تطابق دارد و تطابق آن بیش از همگونی آن با دیگر تفسیرهای ارائه شده از جانب شرق شناسان مسیحی است که بر عوامل دیگری تأکید داشته‌اند؛ مانند غلبه اندیشه روز قیامت بر ذهن پیامبر - به خصوص در نظریه کازانوفا^۶ - و یا غلبه اندیشه خدای واحد یا «جلب رضایت الهی» بر ذهن رسول خدا، به گونه‌ای که دانکن بلاک مکدونالد مطرح کرده است.^۷ از سوی دیگر می‌بینیم که روش تحقیق مکدونالد را رودنسون پذیرفته، در حالی که وات که همکیش مکدونالد است این روش را رها کرده است؛ با این که وات به لحاظ سیاسی چپ‌گرا است، ولی دو نفر دیگر، چنین نیستند.

محدوده وسیع مطالعات اسلامی و شاخه‌های متعدد مربوط به آن در دسته بندی روش شناسی مورد استفاده شرق شناسان نقش به‌سزایی دارد؛ زیرا متخصصان در این شاخه‌ها گاه با بعضی شرق شناسان در همان رشته‌های مطالعاتی خودشان همگون هستند و گاه با گروه دیگری از شرق شناسان و در رشته‌های مطالعاتی دیگر. طبیعت مطالعات اسلامی و تاریخ اسلام متضمن تداخل دانش‌های بسیاری است که به یکدیگر وابسته هستند و همدیگر را کامل می‌کنند، و این اقتضا می‌کند که

شرق شناس در چند شاخه از علوم، تخصص یابد. همین طبیعت منجر به پیدایش تخصص‌های گوناگون نزد شرق شناسان شده است. به عنوان مثال اگر سه شرق شناس را در نظر بگیریم، ملاحظه می‌کنیم که اولی به جهت تخصص در لغت شناسی و فلسفه همانند دومی است و در نظرات جهان بینی و تاریخی با نفر سوم هم رشته است، ولی در عین حال از آگاهی و تخصص نفر دوم در جامعه شناسی و ادبیات و نیز تخصص نفر سوم در قانون و فقه بی‌بهره است. همچنین در میان شرق شناسان متخصص در رشته‌های مشابه علمی، کسانی را می‌بینیم که در آگاهی از بعضی رشته‌ها بر دیگران برتری یافته‌اند و یا بر کسانی که در ابعاد مختلف دارای تخصص‌های گوناگون هستند. اگر به طور اجمالی به شرق شناسان نگاه کنیم که چگونه در شماری از تخصص‌ها یکسان هستند و در تخصص‌های دیگر و سطح‌ها و رویکردهای مختلف در زمینه‌های مطالعاتیشان متفاوتند، آشکار می‌شود که هر تلاشی برای دسته بندی روشمند آنها کاری بی‌پایه است.

بدین ترتیب سرانجام دسته بندی روش شناسی غربی در تاریخ اسلام چیست؟ و آیا راهی جز مطالعه روش‌هایی که هر یک از شرق شناسان دنبال کرده‌اند، وجود ندارد؟ اگر میزان پیچیدگی این دسته بندی را بپذیریم، ملاحظه می‌کنیم که می‌توان خط مشی کلی و مشخصات بارز روش شناسی غربی در مطالعات اسلامی را تعیین کرد و در گام بعدی باید برای توضیح اهمیت آن از طریق اشاره به نام شرق شناسان برجسته به عنوان رهبران حرکتی وسیع در شرق شناسی و روش شناسی غربی اقدام کرد.

مطالعه ویژگی‌های کلی روش شناسی غربی از عوامل محرک است؛ زیرا روش‌هایی که تمام شرق شناسان در بحث و تحلیل تاریخی به کار می‌گیرند، روش‌های علمی هستند اما بی‌طرفی همین روش‌های علمی، در بسیاری اوقات به استفاده یا

۴. ماکسیم رودنسون در مقدمه ترجمه فرانسوی کتاب وات به ستایش آن پرداخته است: «ولی همه این دشواری‌ها هیچ‌یک از اهداف وات را برآورده نمی‌سازد، بلکه فقط نقطه شروعی است که به او اجازه می‌دهد مشکلات حیاتی را که بسیاری از مقابلش می‌گریزند، بررسی کند. و با این مشکلات با عقلی باز و دیدگاهی جدید روبرو شود»
مقدمه رودنسون بر کتاب محمد در مکه، پاریس ۱۹۷۷، ص ۷-۸.

۵. ماکسیم رودنسون، محمد کیست؟، پاریس، ۱۹۶۱.

۶. کازانوفا، محمد و نهایه العالم، پاریس، ۱۹۱۱، ص ۳.

۷. مکدونالد، بدون ارائه ادله تاریخی، بیان می‌کند که هر نکته‌ای که بر شخصیت آن حضرت تأکید کند، بیانگر حالت رضایت نفسانی ایشان است. ر. ک: دانکن بلاک مکدونالد، من جوانب الاسلام، نیویورک، ۱۹۱۱، ص ۶۰.

خود مورد نظر نیستند، بلکه به منظور تکمیل علوم دیگری که مورد توجه شرق شناسان قرار گرفته، اهمیت می‌یابند. بنابراین رشته‌های علمی مذکور در عین حال که می‌توانند به خودی خود مورد توجه باشند، در این مورد وسیله‌ای برای دستیابی به علوم دیگر هم هستند.

البته می‌توان این ویژگی تداخل علوم در مطالعات اسلامی را با توجه به مطالعه موضوعاتی توضیح داد که همزمان ابعاد متعددی از اسلام را نمایان می‌سازند. از نمونه‌های این موضوعات متداول نزد شرق شناسان غربی، اصول تاریخی اسلام است. این موضوع چنان انعطاف پذیر است که اجازه می‌دهد تا محقق در میان مجموعه سرفصل‌های متعدد و تفسیرات متفاوت، به انتخاب بپردازد.

تأثیر ادیان، افکار، فرهنگ‌های مختلف و... بر اسلام یک موضوع معمول در تألیفات و مطالعات شرق شناسان غربی است که به منظور ایجاد هماهنگی بین فرضیه‌هایشان به آن می‌پردازند. توجیحات ایشان در این زمینه از برخی شاخه‌های معرفت‌شناسی سرچشمه می‌گیرند که فقه، اندیشه اسلامی، ادبیات عرب و... از جمله آنها است. این تأثیرات، حاکی از وجود نوعی ارتباط هستند؛ اما ملاحظه می‌کنیم که منشأ بحث درباره تأثیرات وارد بر اسلام، وجود این ارتباط نیست، بلکه در واقع طبیعت این ارتباط است. اسلام حقیقتاً آن نقطه اوج رسالتی توحیدی الهی است که در خلال رسالت انبیا و در طی قرون و اعصار و مناسب با شرایط هر دوره برای انسان‌ها فرستاده شد و در نهایت بر وجود خاتم الانبیا حضرت محمد(ص) نازل گردید. از این رو حقیقت رسالت‌های پیامبران از یک منبع نشأت گرفته است؛ علی‌رغم تنوع آموزه‌ها و زبان‌ها و کتاب‌هایشان و روش‌هایی که برای تحقق این رسالت در پیش گرفتند. اسلام با رسالت همه پیامبران اهل کتاب تطابق دارد و در تلاش برای ارتقای روحی و معنوی انسان با آنها شریک است و همین طور با روح عقاید آنها هماهنگ است و بانگ می‌زند که او-اسلام- دنباله همان وحی‌های آسمانی است و در پی نجات دینی و دنیوی بشر از راه یکتاپرستی است. این تصور مسلمانان از دینشان است؛ گرچه تصور ایشان از دید بسیاری از محققان و روشنفکران غیر مسلمان با اصل دین آنان کاملاً متفاوت است. شرق شناسان، اسلام را در بسیاری از اوقات، به گونه‌ای نگاه می‌کنند که مسلمانان هرگز آن را نمی‌پذیرند. در این باره مثال‌های زیادی وجود دارد، ولی بررسی تفصیلی آنها ما را از مسائل اساسی که در این بحث مورد نظر است، دور می‌سازد و ما را به بررسی مسائلی چون انگیزه‌هایی که در پس این اقدامات غرض ورزانه است،

سوءاستفاده‌های شرق شناسان، به گونه‌های متناقض و مختلف منجر شده است و همین روش‌ها برای دستیابی به اهداف مختلف و اغراض متفاوت به کار برده شده‌اند.

مرزبندی جغرافیایی، علیرغم وسعت محدوده جغرافیایی، ویژگی مشترک میان همه شرق شناسانی است که تا حدی به یک فرهنگ مشترک تعلق دارند؛ صرف نظر از مسایلی چون اختلاف زبان و تفاوت‌های نژادی. همچنین باید ویژگی مشترک دیگری را اضافه کنیم و آن جریان‌های فلسفی است که غرب را رهبری می‌کنند. نکته مهم در این موضوع این است که در طی بررسی روش‌های مطالعه کامل روش‌شناسی غربی در مطالعات اسلامی، باید متذکر یک ارتباط محکم بشویم که شرق شناسان و بسیاری از همفکران آنان را صرف نظر از اختلاف زبان، جدایی جغرافیایی و تخصص‌های مختلف و متناقض در یک مجموعه گرد آورده است. تأثیرپذیری شرق شناسان از یکدیگر به روشنی و وضوح صرف نظر از تبیین رویکردها و خط‌مشی‌هایشان، در روش‌شناسی آن‌ها آشکار می‌شود و در نهایت مشاهده می‌کنیم آنچه موجب تفاهم شرق شناسان شده، مصالح مشترک -شخصی یا اجتماعی- آنان است.

ساختار تداخلی علوم در حوزه مطالعات اسلامی

طبیعت تداخل علوم مختلف در حوزه مطالعات اسلامی، نتیجه تفاوت تأثیرات فرهنگی بر شرق شناسان است. امروزه مطالعات اسلامی با ویژگی کلی تداخل رشته‌های مختلف علوم به عنوان نتیجه میزان تخصص در شاخه‌های مختلف متباین مشخص می‌شوند. به هر روی، خاصیت تداخل بین علوم مختلف، مطالعات اسلامی را به صورت یک مجموعه درمی‌آورند و فعالیت‌های علمی در این راستا با توجه به مشارکت‌ها و امکاناتی که رشته‌های مختلف فراهم می‌سازند، قوت بیشتری می‌گیرند.

روش تحقیقی که حالت فراگیر دارد، نتیجه مستقیم جمع میان علوم متعدد در چارچوب مطالعات کامل اسلامی است که شرق شناسان ناگزیر از آن هستند و اگر بر شاخه‌های مستقل تخصصی توزیع شود، امکان دارد به گونه‌ای ایده‌آل تحقق یابد. شرق شناسان، خصوصیات دارند که در چارچوب استقلال حرفه‌ای آنها ساختارهای مختلفی را شامل می‌شوند که به برتری و تفوق آنها در بعضی علوم مورد مطالعه آنها می‌انجامد. مفهوم این برتری نسبی در بعضی ابعاد مطالعات اسلامی این است که آنان در بعضی رشته‌های دیگر علوم پیشرفت نکرده‌اند. به عنوان مثال می‌بینیم بعضی مطالعات در حوزه علوم اسلامی به خودی

می‌کشاند. اما نکته مهم در بحث ما این است که بپذیریم مسلمانان، ارتباط میان دینشان را با دیگر ادیان و فرهنگ‌ها انکار نمی‌کنند؛ اما نسبت به طبیعت این ارتباط با شرق شناسان اختلاف نظر دارند. شرق شناسان به سبب داشتن اهدافی که اغلب خارج از چارچوب آکادمیک - که کتاب‌هایشان را در این چارچوب می‌نویسند - است و همیشه در آنها جوامع اسلامی قربانی هستند، با مسلمانان تفاوت دارند.

شرق شناسان غربی به طور کلی تلاش می‌کنند رابطه بین شبه جزیره عرب پیش از اسلام و بعد از اسلام را به شکل وابستگی مستقیم بین علت و معلول نشان دهند، و روش‌های تحقیق لاینک و غیر دینی و تنوع عناصری که پیامبر با آنها روبرو شد، بحث درباره این تأثیرات را به مصادر متنوع و از طریق علوم مختلف می‌کشاند.

البته موارد اندک خلاف این قاعده هم وجود دارند؛ مانند جورج سارتون از دانشگاه هاروارد که در تفسیر خود از این تأثیر از دیدگاه خاص خود و به عنوان مورخ علوم عربی شیوه‌ای معکوس ساخته است و تفاوت‌های اساسی بین نتایجی که سارتون به دست آورده و نتایجی که شرق شناسان دیگر گرفته‌اند، مشاهده می‌کنیم؛ مثلاً با این که او پذیرفته است که تحولات علوم اسلامی در ریاضیات و هندسه به طور کلی از منابع هندی و یونانی نشأت گرفته، کسانی را که از ارزش کارهای دانشمندان مسلمان می‌کاهند، سرزنش می‌کند؛ آنان که می‌گویند کسی که از منابع مختلف استفاده کرده، هرگز برتر از کسی نیست که از یکی منبع بهره گرفته است^۸ و در نهایت سارتون به این نتیجه می‌رسد:

در هر دو حالت فوق‌الذکر ریاضی دانان عرب هیچ کتابی را عیناً از مصادر یونانی و هندی استنساخ نکردند و اگر چنین بود کار بیهوده و عبثی بود، ولی آنها هر دو فرهنگ را جمع کرده و افکار یونانی را با افکار هندی درهم آمیختند و اگر این اقدامات نوآوری و ابتکار نیست پس در عالم دانش دیگر هیچ نوآوری وجود ندارد. نوآوری علمی در حقیقت چیزی جز بافته‌ای یک دست از رشته نخ‌های پراکنده و ایجاد گره‌های جدید نیست و اختراعات زیادی وجود ندارند که یکباره و از هیچ، پدید آمده باشند.^۹

به طور کلی مشاهده می‌کنیم که مطالعات اسلامی و تاریخ اسلام در غرب در بسیاری اوقات با این فرضیه سنتی آغاز می‌شوند که اسلام از رنگ‌های مختلف تأثیرات خارجی شکل گرفته است؛ تأثیراتی که اگر در آنها دقت شود سرپیچیده‌ای را که غربی‌ها به اسلام نسبت می‌دهند، روشن خواهد کرد. این

رویکرد به گونه‌ای متفاوت در تألیفات اغلب شرق شناسان، صرف نظر از رشته‌های تخصصی آنان مشاهده می‌شود. از همین جا نظراتی نشأت می‌گیرند که می‌گویند فقه اسلامی دنباله قانون روم است^{۱۰} و اسلام به اعتبار این که دینی عربی است، چیزی جز ترکیب تازه یهودیت و مسیحیت نیست^{۱۱} و یا این که تمدن اسلامی در اوج تکامل خود، فقط یکی از اشکال تمدن یونانی است.^{۱۲} در حقیقت مسئله تأثیرات مختلف بر اسلام، از مسائلی است که هر شرق شناسی در آن به رأی خود نظر داده و لذا نظرات مختلف و متعددی پدید آمده است. مثلاً وقتی گلدزیهر و هروخرونیه را مقایسه می‌کنیم و این که چگونه هر یک از آنها سعی کرده‌اند تأثیرات مختلف تاریخی را بر اسلام توضیح دهند، پرده از برخی این اختلافات برداشته می‌شود. گلدزیهر از وابستگی اسلام به سایر جریان‌های فکری گفتگو می‌کند و خلاصه کلامش این است که اسلام از ایرانیان و بودایی‌ها تأثیر گرفته و ... در حالی که بکر و هروخرونیه - و دیگران - سعی کرده‌اند تأثیرات مسیحیت را بر اسلام روشن سازند، و محدوده بحث از شبه جزیره عرب پیش از اسلام تا تأثیرات نو افلاطونیان و اندیشه‌های یونانی بر صوفیه کشیده شده است. بدون ذکر نظراتی معین در این باب، این جریان فکری حتی در عنوان کتاب‌ها آشکار است؛ مثلاً کتاب روابط هفت گانه اسلام و مسیحیت، از لویی ماسینیون و کتاب موضع جدید اسلام و مسیحیت، از دانکن بلاک مکدونالد یا کتاب مسیحیت و اسلام، از سی. ایچ. بیکر. ماسینیون در طرز فکرش در تمام مطالعات خود درباره حلاج که عمرش را صرف آنها کرد، به همین شیوه پایبند بود؛ همان طور که میگوئیل آسین پالاسیوس

۸. سارتون (ساموئل سوئیگر و جوزف سوموچی) و مراجعات ایگنماس گلدزیهر (جلد اول، بوداپست، ۱۹۴۸، ۶۲)

۹. همان، ص ۶۲-۶۳.

۱۰. گلدزیهر می‌گوید: «در بسیاری از موارد، بعضی موازین قانونی در فقه اسلامی از قانون رومی گرفته شده است.» (ایگنماس گلدزیهر، مطالعات اسلامی، جلد دوم، لندن، ۱۹۷۱، ص ۷۹)

۱۱. اندیشه تأثیر یهودیت و مسیحیت بر اسلام، به صورت گسترده‌ای در اغلب کتاب‌های شرق شناسان معروف رواج دارد و در حقیقت از عوامل مهم جلب توجه شمار زیادی از شرق شناسان به اسلام و مطالعات اسلامی بوده است. به هر حال این عقیده هیچ سند تاریخی ندارد؛ به طوری که دانکن بلاک مکدونالد ناچار شده با اعتماد به خیال پردازی خود، پیامبر اسلام را در کلیسای مسیحیان به تصویر بکشد.

(دانکن بلاک مکدونالد، جوانب‌الاسلامیه، ص ۶۵۱)

۱۲. این اندیشه به خصوص بین شرق شناسان رواج دارد که درباره فلاسفه متأثر از فلسفه یونان مانند ابن رشد تحقیق می‌کنند.

مطالعاتش را به «تأثیرات مسیحیت بر اندیشمندان اندلسی» معطوف ساخت.

در همین زمینه کارهای دیگری از قبیل «اسلام و مسیحیت» وجود دارند که عنوان آنها آشکارا محتوا و جهت گیری کتاب را برای ما نمایان می سازد. به هر حال باید با تمام دقت و بی غرضی تأکید کنیم که این محققان - امثال ماسینیون و پالاسیوس - توانستند با کارهایشان بر اغلب همکاران معاصر خود برتری یابند و با تلاش های فوق العاده خود - به رغم روحیه استعماری که بر اندیشه های غربی سیطره داشت و تعصباتی که بین شرق شناسان رایج بود - توانستند مطالعات اسلامی خود را ادامه دهند. خلاصه این که تمدن اسلامی را همچون گلوله ای برفی در سرایشی زمان به حرکت در آمد و با چسبیدن جریانات فکری خارجی که در نواحی مختلف امپراتوری اسلامی وجود داشت، به تدریج بر حجم و اندازه اش افزوده شد.

موضوع مهم دیگری که مورد توجه مطالعات شرقی است «علل و آثار گسترش نخستین اسلام» است. شرق شناسان علل این گسترش سریع و زود هنگام اسلام را به جنبه های دینامیکی اسلام به عنوان دینی جدید و ساده نسبت می دهند و همین طور به روحیه تجاوزگری که از خصوصیات زندگی بدوی عرب ها بود، و انحلال اجتماعی جوامع موجود پیش از اسلام، و خودکفایی خلافت اسلامی و انفجار جمعیتی در شبه جزیره، و برتری سلاح هایی که اعراب به کار می گرفتند، و خصوصیات منحصر به فرد فرماندهان مسلمان و حالت روحانی که بر سپاه اسلام مستولی بود، یا عوامل تاریخی تأثیر گذار که از مدت ها پیش به وجود آمده بودند؛ مثل نتایج جنگ های ساسانیان و بیزانس یا عدم استقرار حکومت داخلی گت ها در اسپانیا.

همین مسئله نسبت به همه عواملی که اهمیت بیشتری در تثبیت نتیجه نهایی گسترش اسلام داشتند، مطرح می شود؛ با این وجود بر فرض که عوامل غیر اسلامی، علت این گسترش بوده باشند، چرا این پدیده پیش از ظهور اسلام واقع نشد؟ و تا چه حد اهمیت اسلام در تبیین این پدیده سریع و ناگهانی که گاه تفسیری برای آن وجود ندارد، پنهان مانده است؟ آیا ممکن بود چنین حادثه ای بدون ظهور اسلام پدید آید؟ می توانیم تحولات این موضوع را در شرق شناسی غربی این گونه توصیف کنیم: «اسلام پدیده ای ماورای طبیعی، اجتماعی، سیاسی، انسانی، فنی، اقتصادی استراتژیکی، نظامی، هنری و سرانجام تاریخی است.»

البته جنبه دینی مؤثر در انتشار اسلام، با توجه به نظام غیر دینی که شرق شناسان به طور کلی در مطالعات خود در پیش

گرفته اند، به شدت مورد بی توجهی آنان قرار گرفته است. به عنوان مثال وقتی شرق شناسی را که در تاریخ مطالعه می کند، با یک مورخ حرفه ای مقایسه کنیم، می بینیم که او نیازمند آموختن مطالب بسیاری است و از این رو است که کتاب تاریخ مسلمانان در اسپانیا، نوشته لوی پروونسال - به رغم نقش بارز آن در تبیین دوره تاریخی که همواره به مطالعات بیشتری از جنبه های مختلف نیاز داشته - همانند کتاب تاریخی یکی از مورخان دوره انقلاب صنعتی انگلستان - با وجود دو قرن فاصله زمانی - جلوه می کند و شکی در آن نیست؛ زیرا برخی فرضیه های پروونسال نسبت به همان زمان و برخی نسبت به دوره های دیگر، باطل هستند.^{۱۳} این فرضیه ها از قبیل سیطره نظام قبیله ای، به عنوان نیروی برای حرکت دینامیکی - اجتماعی در اندلس، عملاً در بعضی دوره ها به عنوان حقیقت جدانشدنی از تاریخ اندلس قابل قبول هستند. همین طور مطالعات غربی درباره فقه اسلامی، هیچ گاه به لحاظ عمق به تألیفات تخصصی درباره قانون عمومی انگلستان و یا حتی قانون بین المللی معاصر - که شاخه ای بسیار کوچک تر و کم شعبه تر از فقه اسلامی است - نمی رسند؛ در حالی که شرق شناسان، فقه اسلامی را به عللی که اغلب ارتباطی با شریعت ندارند، بررسی می کنند. محققان غربی در باب قانون انگلستان حوزه تخصصی با مرزهای مشخص و وضوح بسیار به وجود آورده اند.

این سطحی نگری نسبی در مطالعات اسلامی در همه سطوح تحقیقی نمایان است. شرق شناسانی که درباره اسلام تحقیق می کنند اغلب از نوعی عاطفه قوی تعبیر می کنند که در تلاش های آنها رخنه کرده است؛ ولی علی رغم برتری فنی آنها بر معاصران مسلمان خود، می بینیم که به زمینه های مطالعاتی مربوط به غرب دست اندازی می کنند. از نکاتی که حاکی از عقب ماندگی مطالعات اسلامی در غرب نسبت به سایر علوم می باشد، این است که این مطالعات تأثیرات ناچیز و اندکی بر سایر علوم بر جای گذاشته اند؛ در حالی که برعکس آن درست است؛ زیرا مطالعات اسلامی در دانشگاه های غربی، همواره با علوم اجتماعی - که جزء جدانشدنی آن است - مرتبط است و این ارتباط زمانی آشکارتر می شود که مواضع مختلف نسبت به شرق شناسی و علوم اجتماعی را در نظر آوریم در این حال می بینیم که بعضی محققان به شرق شناسی همچون یک علم مهم

۱۳. درباره حالت قبیله ای اندلس در ذهنیت تاریخی مورخان فرانسوی تحقیقی صورت گرفته است؛ از جمله نگاه کنید به: محمد بن عبود. ذهنیت تاریخی اندلس در قدیم و جدید، مجله تاریخ المغرب، شماره های ۲۹-۳۰ (۱۹۸۳)، ص ۴۹۸-۵۰۱.

می‌نگرند؛ در حالی که دیگران معتقدند این رشته علمی، عملاً از بین رفته و به طور کامل به پایان رسیده است. اما چنین دیدگاهی نسبت به علوم اجتماعی که پیوسته افق‌های جدید و مرزهای تازه‌ای را کشف می‌کنند، وجود ندارد.

پس از اشاره‌ای به مطالعات اسلامی در غرب، اکنون باید دوباره به این موضوع بازگردیم و مشخص کنیم که مقصود از این اصطلاح چیست. مطالعات اسلامی در دانشگاه‌های غربی، معمولاً مطالعات محدودی به شمار می‌آیند و در همان دسته‌ای قرار می‌گیرند که مطالعات مربوط به چین نیز در آن قرار دارد و این سؤال را پدید می‌آورد که آیا ممکن است این مطالعات محدود را به عنوان یک شاخه علوم مانند جغرافیا یا جامع‌شناسی یا تاریخ به شمار آورد؟

با توجه به گستردگی حوزه‌ای که به این مطالعات اختصاص می‌یابد، مطالعات اسلامی نمی‌توانند در دانشگاه‌های غربی به آن سطح تخصصی مطلق برسند که در حد پذیرش عمومی مردم به عنوان شاخه‌ای از علوم تلقی شوند. از طرف دیگر مطالعات اسلامی در دانشگاه‌های غربی، می‌توانند بازتاب کامل شماری از علوم متداول در دانشگاه‌های کشورهای اسلامی و عربی به شمار آیند، و می‌توان بین مطالعات اسلامی در دانشگاه‌های اروپایی و مطالعات اروپایی در دانشگاه‌های اسلامی یا عربی، مقایسه‌ای انجام داد. برای توضیح بیشتر، می‌توان مطالعه زبان عربی را به عنوان یک زبان خارجی در دانشگاه فرانسه، با مطالعه زبان فرانسوی در دانشگاه تونس یا مغرب، سنجد. با وجود این تفاوت آشکار که زبان فرانسوی بر کشور مغرب سیطره دارد، در حالی که عربی در فرانسه عملاً زبان مرده‌ای است؛ مگر در آموزشگاه‌های مخصوص آن.

نکته‌ای که به همین موضوع مربوط می‌شود، این که ما باید بدانیم آیا محدود کردن مطالعات اسلامی به همان اقسامی که در دانشگاه‌های غربی وجود دارد، در توان و ساختار آن نقصی پدید می‌آورد که بر تکامل این مطالعات تأثیر منفی بگذارد؟ و اگر بپذیریم که مطالعات اسلامی در غرب چیزی جز بازتاب علوم متداول در دانشگاه‌های اسلامی نیست، آیا باید به مطالعات اسلامی به عنوان یکی از شاخه‌های علوم به طور مطلق بنگریم؟ شاید بتوان مطالعات اسلامی را در دانشگاه‌های غربی، علمی فراگیر و کلی به شمار آورد.

با این حال این مقایسه‌ها به دلیل این که مطالعات اسلامی تا حد زیادی پس از نیمه قرن نوزدهم به دانشگاه‌های غربی راه یافتند، از عدالت کاملی برخوردار نیستند؛ در حالی که وجود علوم اجتماعی متداول در دانشگاه‌ها به زمان تأسیس این

مؤسسات باز می‌گردد، و نمی‌توان انتظار داشت که در طی سال‌های نخست این قرن، مطالعات اسلامی تأثیر زیادی بر اقسام علوم در مشهورترین دانشگاه‌های غربی گذاشته باشد. همین‌طور ملاحظه می‌کنیم که مطالعات اسلامی با همه انسجامش، در شاخه‌های مختلف حاکی از این است که راه برای تحقیق موفقیت‌آمیز هنوز باز است و هر شاخه‌ای از رشته‌های مطالعات اسلامی نیازمند تکامل بیشتر می‌باشد و می‌بینیم بازتاب این مطالعات از تکامل آکادمیک شیوه‌های مورد قبول که با مطالعات ابعاد مختلف اسلام و تاریخ اسلامی سازگار باشند، تا مراجعه به نسخه‌های خطی و نوشته‌ها و دیگر مصادر اساسی دست اول در نوسان است. البته این پیشرفت‌های آکادمیک پی‌درپی در رشته‌های معینی از علوم اسلامی به زودی محکوم به بی‌فکری و خودرأیی ایشان در یک چارچوب کلی می‌شود و همین امر در شکل‌گیری روش‌های تحقیق و تفسیر تخصصی‌تری سهیم خواهد بود که تا حد بیشتری به تنوع و احیای روش‌شناسی غربی در مطالعات اسلامی فرصت بروز و ظهور می‌دهد.

وارد کردن رشته‌های مختلف علوم در مطالعات اسلامی، گرچه موفقیت‌آمیز نبوده، ولی نقاط خالی بسیاری را پر کرده است و این حیرت، به لزوم انتخاب میان پذیرش سوال‌هایی که جوابشان ناتمام مانده یا پاسخ ناقص به آنها می‌انجامد؛ زیرا شرق‌شناسان علی‌رغم ناقص بودن شایستگی و توانایی‌هایشان تمایل دارند که محدوده کارشان را تا حد سؤال‌هایی که نیازمند جواب‌های سریع هستند، امتداد دهند؛ ولی این کار در حد و توان آنان نیست. با این حال باید بدانیم که این یک دیدگاه عمومی نیست. بعضی شرق‌شناسان مایل به گسترش محدوده فعالیت‌هایشان به خارج از تخصص خود هستند و این امر تحت پوشش بسیاری از علوم دخیله در بافت مطالعات اسلامی، تحقق می‌یابد و افزودن بر این تخصص‌ها مشارکت مثبت در حل این مسئله را باعث می‌شود. اما افراط در آن احتمالاً به انزوای فکری می‌انجامد که به نوبه خود به خطر رکود منجر می‌شود. به هر حال پیوستگی علوم مختلف به یکدیگر از سطحی‌نگری جلوگیری می‌کند؛ اما معنایش این نیست که ارزش و اهمیت تداخل رشته‌های مختلف علوم را در تحقیقات انکار کنیم. با این وجود روش‌های تحقیقاتی مذکور، باید بررسی شوند تا به اتخاذ مواضع جدید؛ نسبت به اسلام و تاریخ اسلامی تشویق گردند و این فقط با تلاش نخبگان علمی مسلمان امکان‌پذیر است.